

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

داکتر محمد قراگوزلو و یادداشت پورتال

۲۰ اگست ۲۰۲۱

افغانستان

عروج مجدد کهنه در غیاب هژمونی نو (۱)

الف. سرزمین سایه‌ها

افغانستان سرزمینی شگفت. موزه ای سرشار از عتیقه‌هایی به رنگ اقوام و قباایل و مذاهب و فرهنگ‌های مختلف و متخالف! سیاستمداران و جنگسالارانی که در کمتر از یک شبانه روز چند بار تغییر رنگ می‌دهند. نخستین سرزمینی که بدون انکشاف مناسبات تولیدی بورژوائی و در غیاب طبقه کارگر صنعتی چهل و سه سال پیش تجربه گذار به "سوسیالیسم" از بالا را آغاز کرد و مقهور رقابت‌های دوران جنگ سرد شد! کشوری با کوه‌های سر به فلک کشیده و درهم تنیده و از برف و خون پوشیده با نام پر مسمای «هندوکش». کوه‌هایی که به طول ششصد و عرض صد کیلومتر، برکشیده از سمت شمال شرقی به سوی غرب و جنوب با معابری چریک‌رو که بیش از نیمی از سرزمین را محصور کرده است تا کابل و قندهار و هرات احساس امنیت کنند. دره‌هایی ژرف که هر یک از آنها بیش از پنج شیر توان فرمانروائی دارند و دره‌ای به عمق پنجشیر! سرزمینی تشنه که رؤیای شیرین اتصال به آبهای آزاد را با کابوس تلخ انسداد درهم آمیخته است! با اینهمه قابلیت آن را دارد که دو قدرت منطقه‌ای ایران و پاکستان را به سه قدرت برتر روسیه و چین و هند متصل کند. دیاری بکر که معادنش به دلیل جنگ‌های مستمر قومی و نژادی باکره مانده است. چنان‌که به درست بر کسی دانسته نیست که میزان ذخایر گاز طبیعی و زغال سنگ و آهن و نفت و فلور و لاجورد و منگنز و سرب و بوکسیت و طلا و نیکل و کرم و یاقوت و مرمر و جیوه و لیتیوم و آلومینیوم و قلع و تنگستن آن تا چه اندازه است.

گروهی از جنرال‌های امریکائی جنگ در این سرزمین را به نبردی مرموز با سایه‌ها مانسته دانسته‌اند و بعضی دیگر با توجه به چرخش‌های مکرر جنگسالارانی همچون دوستم و حکمتیار صحنه منازعه افغانستان را به میدانی تشبیه کرده‌اند که در آن هیچ عهد و پیمانی تا غروب خورشید دوام نمی‌آورد. متحد یا مؤتلف امروز صبح چه بسا به محض تاریکی شب از موضع دشمنی آشتی ناپذیر هزاران گلوله خمپاره بر زمین و زمان شلیک کند و پشته پشته کشته! یک سال پس از اشغال دونالد رامسفلد چنین نوشته بود: «نمی‌دانم در افغانستان چه کسانی دشمن ما هستند. همه اطلاعات سیاسی و نظامی را که می‌خوانم در می‌یابم از قرار بسیاری از مناسبات را می‌دانیم اما در واقع اگر بخواهیم به استناد این اطلاعات کاری انجام دهیم متوجه می‌شویم که برنامه قابل اجراء در دست نداریم. ما به طرز وحشتناک از آدم‌های با نفوذ شناخت کمی داریم.» یکی از فرماندهان ارشد امریکا گفته بود: «سربازان امریکائی گمان می‌زدند من می‌توانم

نقشه ای برای آنان ترسیم کنم تا بفهمند آدم خوب‌ها و بد‌ها چگونه از هم تمیز داده می‌شوند و زیست جغرافیائی هر کدام از آنان کجاست. حال آن که من بارها به سربازانم گفتم که دست ما از چنین اطلاعاتی مطلقاً خالی است.»

با وجود کم و بیش پانزده سال سیطره دولت‌های چپ رفرمیست متمایل به مسکو و سوسیالیسم واقعاً موجود و اقدام‌های قابل توجه و توسعه‌مدار اقتصادی و اجتماعی و تغییر ملموس سبک زندگی و علی‌رغم بیست سال اشغال امپریالیستی و صدور لیبرال دموکراسی به شیوه ناتو هنوز کمیت پروسه دولت-ملت سازی مدرن در افغانستان لنگ می‌زند و از درون خود فاسدترین و تبه‌ترین دولت‌ها – از ربانی و مجددی تا کرزی و اشرف غنی – بازتولید می‌کند و سیاه‌ترین گروه‌های تروریستی را به تخت امارت می‌نشانند! در سرزمینی که سال ۱۹۱۹ از بریتانیا جدا و مستقل شد هنوز آب خوش از گلوی کسی پائین نرفته است. دو نژاد سفید مرکب از پشتون‌ها و تاجیک‌ها و هزاره‌ها و نورستانی‌ها و نژاد زرد متشکل از ازبیک‌ها و ترکمن‌ها و قرقیزها و مغول‌ها پس از صد سال هنوز اندر خم شکل‌بندی ملت و ایجاد دولتی با ثبات – حتا از نوع طبقاتی بورژوائی – به نحوی خونین از سر و کول هم بالا می‌روند و بستر را برای تغذیه هارترین تروریست‌های بنیادگرا و رشد انواع حشره‌های اسلام سیاسی از تمام سوراخ سمبه‌های جهان مهیا می‌کنند! بی‌شک از زمان ظهور تمدن تا کنون هیچ سرزمینی مانند افغانستان تا این حد مستعد پیدایش و بالش تروریسم و جنگجویان جهادی نبوده است، هیچ سرزمینی مانند افغانستان تا این حد پاره پاره و درهم شکسته و از هم گسسته نبوده است، هیچ سرزمینی مانند افغانستان شاهد پنجه کشیدن به روی ابتدائی ترین حقوق زنان نبوده است. هیچ سرزمینی مانند افغانستان تا این حد محل نقض بدیهی‌ترین حقوق انسانی نبوده است. آیا چنین موجود نامنظم و چندپارچه و ناهمگنی می‌تواند در قالب یک قلب واحد با ضرباهنگی موزون عمل کند؟ عروج مجدد طالبان، بیست سال پس از یازده سپتمبر به این پرسش پاسخ منفی می‌دهد. گیرم که جواب اقبال لاهوری مثبت است:

آسیا یک پیکر آب و گل است ملت افغان در آن پیکر دل است
در گشاد او گشاد آسیا است از فساد او فساد آسیا است

اگر با کمی تردید بتوان مدعی شد که افغانستان هارتلند آسیای مرکزی و خاورمیانه است در مقابل به جرأت می‌توان گفت و پذیرفت که فغان او فغان جهان تواند بود!

ب. تکرار مکرر تراژدی!

مارکس به نقل از هگل در ابتدای فصل نخست از چاپ دوم (۱۸۶۹) "هجدهم برومر لویی بناپارت" می‌نویسد: «تمام حوادث و شخصیت‌های بزرگ تاریخ جهانی به اصطلاح دو بار ظهور می‌کنند.» به نظر مارکس «ولی او (هگل) فراموش کرد بیفزاید که بار اول به صورت تراژیدی و بار دوم به صورت کمدی مسخره.» در افغانستان معاصر اما هم حوادث و هم "شخصیت‌های بزرگ" – که در عصر ما سخت کوتوله شده‌اند و به اندازه ملا عمر و ملا هبت‌الله و حامد کرزی و اشرف غنی و امثال عبدالله و یونس قانونی و دوستم آب رفته‌اند - تنها در طول سه دهه گذشته چهار بار تکرار شده‌اند. نعل به نعل! به اجمال خواهیم گفت چگونه:

اول. اپریل ۱۹۹۲. سقوط دولت چپ رفرمیست اصلاح طلب متمایل به ناسیونالیسم محمد نجیب‌الله متعاقب عقب نشینی اتحاد جماهیر شوروی و عروج کل طیف‌های مجاهدین و ظهور دولتی راست و پروغرب و ضدکمونیستی و اسلامگرا متشکل از تمام گروه‌های تحت حمایت امپریالیسم امریکا و متحدان منطقه‌ای‌اش. در واقع و به یک مفهوم سناریوی تراژیک افغانستان که دست‌کم از چهل و سه سال پیش و بعد از به قدرت رسیدن حزب دموکراتیک خلق از سوی برژینسکی و ناتو در متن برنامه "کمر بند سبز" طراحی شده بود در این برهه کاملاً عملیاتی شد و به روی صحنه رفت.

القاعده و طالبان و تمام حشرات تروریست و بنیادگرای اسلامی – از جمله کرزی و غنی و عبدالله و حکمتیار- محصول همین سیاست هستند!

دوم. سپتامبر ۱۹۹۶. سقوط کابل از سوی طالبان، فروپاشی دولت پروغرب مجاهدین، عروج امارت اول طالبان و اعدام جنایتکارانه نجیب‌الله.

سوم. دسمبر ۲۰۰۱. هزیمت طالبان از کابل و انحلال امارت اسلامی متعاقب حمله یازده سپتامبر و یورش هوایی و زمینی ناتو و قدرت‌گیری ائتلاف شمال پس از اجلاس بن با حمایت امریکا و متحدان دائمی و تاکتیکی اش از جمله جمهوری اسلامی ایران. تشکیل دولت حامد کرزی، اشغال همه سوئیة افغانستان از سوی ارتش امریکا و انگلیس و طیف وسیعی از دولت‌های عضو و حامی ناتو و شروع پروژه صدور "لیبرال دموکراسی" در "پایان تاریخ" افغانستان و تلاش سخاوتمندانه برای "ملت‌سازی" و ایجاد جامعه مدنی!

چهارم. اگست ۲۰۲۱. عروج مجدد طالبان از ویرانه‌های دو دهه اشغال و جنگ امپریالیستی و فساد و تباهی دولت محبوب ناتو و سقوط کابل. تلاشی حاکمیت کاغذی و ارتش و پولیس پوسیده ناتو ساخته افغانستان و فرار ارتش امریکا و رئیس جمهور تبهکار و دست‌نشانده.

پ. فروپاشی دو جناح از سه جناح بورژوا امپریالیستی!

روز ۱۵ اگست ۲۰۲۱ که کابل به تصرف طالبان در آمد و تمام افغانستان – به جز لایه نازکی در شمال (دره پنجشیر)- بسادگی از طرف تفنگچی‌ها و پیاده نظام پاپتی یکی از جناح‌های تاریکی تسخیر شد، به یک مفهوم دو جبهه از سه جبهه دشمنان خونخوار مردم زحمتکش نیز از میدان نزاع خارج شدند.

اول. جبهه امپریالیسم امریکا که طرح "خروج اضطراری‌اش" را ناامیدانه و مستأصل از میانه دولت ترمپ و در جریان مذاکرات موسوم به بین‌الافغانی در قطر کلید زده بود. این مذاکرات که ظاهراً بدون مشارکت دولت مستقر (اشرف غنی و گماشته‌اش در شورای عالی مصالحه ملی- عبدالله) و با وساطت حامی کنونی طالبان (قطر به جای عربستان و جناح اخوانی به جای جناح حقانی) صورت بسته بود، به امریکا تضمین می‌داد در صورت انفعال در برابر به قدرت رسیدن طالبان، نه فقط دست و پای القاعده و سایر گروه‌های جهادی بسته خواهد شد، بلکه طالبان هیچ اقدامی که منافع امریکا و ناتو را تهدید کند در دستور کار قرار نخواهد داد. این تعهد، تضمینی بود که در سفرهای هوشمندانه و دیپلوماتیک "ملا برادر" به مسکو و بیجینگ و تهران نیز در خفا امضاء شده بود. جنرال‌های آی اس آی به عنوان رهبران پیدا و پنهان طالبان از سه سال پیش که "مشروعیت" دولت مستقر به حداقل ممکن رسیده بود نسخه آن را پیچیده بودند. به اعتبار همین قرار و مدارها مقرر شده بود که در صورت کسب قدرت از سوی طالبان جهادی‌های آسیای مرکزی از شمال راهی به تاجیکستان و ازبکستان (دو متحد مسکو) خواهند یافت و منطقه سین کیانگ به حیاط خلوت اسلامگرایان ضد بیجینگ تبدیل خواهد شد و هزاره‌ها و شیعه‌های "دلباخته"ی تهران در مزار شریف و بلخ و هرات مانند گذشته قتل عام خواهند شد. کافی است تهران افسار امثال اسماعیل خان را بکشد و او را در خراسان رام کند، طالبان بعد از تصرف شبرغان خود ترتیب مارشال دوستم و عطا محمد نور را خواهند داد. کما این که دادند. تنها یک روز پس از سقوط "مسالمت آمیز کابل" – که بی شباهت به سقوط شهر بزرگ موصل عراق از سوی داعش نبود- ذبیح الله مجاهد برای اولین بار رخ نمود و به خبرنگار سی ان ان صریحاً گفت که «طالبان به امریکائیان اطمینان خاطر داده‌اند که در صورت کسب کامل قدرت هیچ حمله‌ای در هیچ کجا به منافع امریکا صورت نخواهد گرفت.» ایالات متحد و متحدانش که به بهانه حمله یازده سپتامبر ۲۰۰۱ و حفظ امنیت خود افغانستان را اشغال کرده و به خاک و

خون کشیده‌اند این مؤلفه‌ها را پشتوانه تفسیر "تغییر طالبان" و پرچمی برای توجیه شکست سیاست دو دهه صدور "حقوق بشر" و تلاش ناکام برای "ملت سازی" و دموکراسی بنجل از بیخ فاسد ۱۸ درصدی غنی و جامعه مدنی آبکی تبدیل کردند تا دهان لق و نق و نوق حامیان اشغال و رژیم چنج و جنگ امپریالیستی را گل بگیرند.

اینک بیش از دو تریلیون دالر و لخرجی امریکائی به فنا رفته است. جفری ایگرز (کارمند کاخ سفید و بازنشسته نیروی بحری) می‌گوید: «ما چقدر از این سرمایه‌گذاری درآمد داشتیم؟ آیا حضور نظامی ما در افغانستان یک تریلیون دالر می‌ارزید؟ بعد از کشتن بن لادن با خود فرض گرفتم که احتمالاً روح او در قبر به ریش ما می‌خندد!» بله سود سرمایه‌گذاری دو تریلیون دالری چندان مقرون به صرفه نبوده است. این درجه از و لخرجی با منطق "صدور سرمایه" سازگار نیست. برای کشتن بن لادن کافی بود نیم درصد این پول را به جنرال‌های آی اس آی می‌دادند تا از شر اعزام ۷۷۵ هزار سرباز و کشته شدن ۲۴۴۸ تن از ایشان و تلفات تقریباً ۴۰۰۰ پیمانکار و زخمی شدن ۲۰۶۰۰ نظامی امریکائی جلوگیری به عمل آید.

بنا به آمار مستندی که من در تحقیقات خود گرد آورده‌ام و در آخرین کتاب در دست تحقیق و ترجمه‌ام نیز به شرح جزئیات بخشی از حوادث شگفت‌انگیز مرتبط به آن پرداخته‌ام دست کم در طول دو دهه اشغال، ۴۷۲۴۵ غیر نظامی افغان در نتیجه حملات وحشیانه هوایی و زمینی ارتش امریکا و ناتو جان باخته‌اند. من این صفت وحشیانه را فقط از روی تنفر نسبت به جنگ و اشغال امپریالیستی به میان نمی‌کشم. در کتاب جدید خود – که اینک به نیمه رسیده است. داستان‌های واقعی از این جنایات نوشته‌ام که براستی مو بر تن هر انسان شرافتمندی سیخ می‌کند. گزارش دوهزار صفحه‌ای مندرج در "واشننگتن پست" تحت عنوان "اوراق افغانستان" به نقل از اعتراف "تلخ" جنرال داگلاس لوت (مشهور به تزار جنگ افغانستان در دو دوره بوش و اوباما) می‌نویسد: «ما از افغانستان درک درست و همه جانبه‌ای نداشتیم. به آنچه انجام می‌دادیم اشراف نداشتیم. بی آن که مردم و افکار عمومی امریکا نسبت به حجم خرابکاری ما اطلاعی داشته باشند.»

بعضی از تحلیلگران راست – و حتا "چپ" – در قیاسی مع‌الفارق عقب نشینی مفتضحانه ارتش امریکا از افغانستان و سقوط کابل را به شکست در ویتنام و فرار از سایگون مانسته دانسته‌اند. در همین راستا عطا مهاجرانی که از لندن برای تهران دم تکان می‌دهد ناگهان فراموش می‌کند که خود – به تاسی از پدر معنوی‌اش (رفسنجانی) – برای ادغام سرمایه‌داری ج الف در سرمایه‌داری غرب و به ویژه امریکا سال‌های طولانی پریپر می‌زده و حضورش در "تبئید!" لندن به سبب "در افتادن" با جناح ضد امریکائی حاکمیت بوده است. عروج طالبان و استقبال تلویحی و تصریحی تهران از تغییر دولت در کابل، فیل ضد امریکائی عطا خان را در توییته مبتذل این‌سان به هوا فرستاده است: «طالبان بیست سال در برابر اشغال امریکا و اروپا و همپیمانان مقاومت و مبارزه کرد. بیش از پنجاه هزار شهید دادند. قویترین ارتش دنیا را شکست دادند و بی اعتبار کردند. شکست امریکا در افغانستان با شکست امریکا در ویتنام قابل سنجش است.» این دیگر موضع‌گیری سیاسی از یک شیفته سرمایه‌داری غرب نیست. اوج ابتذال است. اگر مبارزه ضد امریکائی طالبان – که هیچ ربطی به مبارزه علیه امپریالیسم و سرمایه‌داری ندارد – در چهارچوب نظام امنیتی جدید جهان قابل فهم است اما شلنگ تخته زدن یک عضو شاخص "کارگزاران سازندگی" در این زمینه و شبیه سازی جریان منحن طالبان به کمونیست‌های ارتش آزادیبخش ویتنام جنوبی و قیاس میان نبردی حماسی و عمیقاً ضد امپریالیستی در ویتنام و جنگی از هر دو سو ارتجاعی در افغانستان چیزی جز خوش رقصی برای ج الف نیست. انگار نه انگار که "دست‌آورد" مشعشع اجلاس بن علیه همین طالبان "شهید داده" (حکومت فاسد کرزی) با حمایت تام و تمام دولت جمهوری اسلامی – که آن

هنگام عطا خان وزیر ارشادش بود- صورت گرفت! در متن هماهنگی و همسویی بی چون و چرا با همین "شیطان بزرگ". مهاجرانی برای اتخاذ ژست ضد امریکائی همان قدر بی مزه است که روزی روزگاری مثلاً جواد ظریف! واقعیت این است که شکست در سایگون از سوی یک جبهه انقلابی و خلقی و کمونیست به امپریالیسم امریکا تحمیل شد و دستاوردش برای مردم زحمتکش و مبارز ویتنام؛ نان-کار و آزادی و برای سوسیالیست‌ها امید به پیروزی علیه ارتجاع امپریالیستی و بورژوازی بود. حال آن که شکست امریکا در افغانستان از طرف مجموعه‌ای از مرتجع‌ترین سازمان‌های تروریستی مذهبی جهان معاصر تحقق یافته است. ضدیت طالبان با منافع امریکا و غرب – و توافق پراگماتیستی و تلویحی و تصریحی با این بلوک طی دو سال گذشته و به ویژه کسب مجدد قدرت - این آموزه ارزشمند را فراروی ما می‌نهد که هر درجه‌ای از ستیز ضد امریکائی و ضد غربی مادام که با مبارزه ضد سرمایه‌داری همراه نباشد؛ کمترین نفعی برای کارگران و زحمتکشان نخواهد داشت. حتی همراهی چین و روسیه با طالبان برای آن دسته از "چپ"ها که به این بلوک متعارض با امریکا و غرب دل بسته‌اند باید این درس را آموخته باشد که در غیاب یک سازمان نیرومند انترناسیونالیستی انقلابی و کارگری کمونیستی بلوک‌های "ترقیخواه" نیز براحتهی همدست شیطان می-شوند.

باری در امتداد قیاس‌های مضحک "سایگون – کابل" جماعتی نیز دست به کار شده‌اند تا هیستری ضد سوسیالیستی خود را در معرکه قیاسی مضحک میان حضور ناموفق ارتش اتحاد جماهیر شوروی و اشغال افغانستان از طرف ناتو بیرون بریزند. هرچند سوسیالیسم از فراز جنبش‌های ضد سرمایه‌داری و در فراسوی مبارزه طبقاتی کارگران برای کسب قدرت سیاسی، متحقق نمی‌شود و به این اعتبار نه تحولات مثبت متعاقب حوادث ۷ ثور ۱۳۵۷ و نه در پی آن حضور ارتش شوروی به درخواست دولت قانونی افغانستان* ربط چندانی به انقلاب اجتماعی و گذار به سوی سوسیالیسم ندارد اما با اینهمه حتی کورترین دشمنان سوسیالیسم و شوروی نیز نمی‌توانند منکر دستاوردهای درخشان دولت‌های مترقی و چپ رفرمیست افغانستان – از تره‌کی تا نجیب‌الله – شوند و آنان را با جایگزینان‌شان – کل سازمان‌های موسوم به مجاهدین دست پرورده ناتو از ربانی و مجددی تا ملا عمر و کرزی و غنی و آخوندزاده – بسنجند. برای نمونه اگر آزادی زنان یکی از معیارهای قیاس میان جوامع و دولت‌ها باشد، کافی است که به وضع زنان در عرصه‌های مختلف در دوران حاکمیت حزب دموکراتیک خلق – و بعداً حزب ناسیونالیست وطن نجیب‌الله- خم شوید و آن را با وضع نچندان مطلوب زنان در دوران حکومت کرزی و غنی مقایسه کنید تا به عرض من برسید. امارت اسلامی طالبان که زنان را به عمق تاریکی و تباهی فروخواهد کشید و بعد از کسب آزادی‌های حداقلی زنان در عربستان بار دیگر به "آزادی زن" در حاکمیت ج الف امتیاز مثبت خواهد داد و آن را با وضع فاجعه بار زنان افغانستان طالبان زده مقایسه خواهد کرد.

دوم. برخی از ناظران "خروج شتابزده" ارتش امریکا و تصمیم "غیر معقول و نسنجیده" بایدن را دلیل عروج طالبان و سقوط دولت کرزی می‌دانند. تبیینی به غایت مهم. بایدن خود استدلال کرده است که آنان نمی‌توانستند تا ابد در افغانستان بمانند و دیر یا زود باید خارج می‌شدند. او همچنین به نحوی "معقول" خاطر نشان شده وقتی که ارتش و پولیس افغانستان میل و اشتهاهی به جنگ و دفاع از دولت خود ندارد چرا سربازان امریکائی باید برای این امر بجنگند. بایدن اما راست نمی‌گوید. دروغ نیز سر هم می‌کند. اکنون از حضور دو تیپ ارتش امریکا در کوریای جنوبی بیش از پنج دهه می‌گذرد. واقعیت این است که جنگ در افغانستان و عراق اگرچه سودهای کلانی نصیب شرکت‌های ضد انسانی همچون هالیرتون و بلک واترز کرد و راه بازگشت شرکت‌های امپریالیستی نفتی مانند اکزون موبایل و شل و بریتیش پترولیوم و توتال را به اقتصاد نفتی عراق هموار ساخت، اما خسارات مالی سنگینی را به دولت امریکا وارد

آورد و نتیجه مطلوب سیاسی را نیز به همراه نداشت. شاید به همین سبب بود که در ماجرای جنگ امپریالیستی در لیبیا دولت آمریکا به عنوان دستیار فرانسه و ایتالیا و آلمان ظاهر شد و نقشی حاشیه‌ی نی ایفا کرد. یک واقعیت محرز دیگر این است که از زمان شروع بزرگ‌ترین بحران تاریخ سرمایه‌داری (۲۰۰۸) ایالات متحد جایگاه محوری خود را در تقسیم جهان امپریالیستی با دولت‌های چین، روسیه، آلمان و فرانسه به اشتراک گذاشته است. در سال ۲۰۱۰ که بدهی خارجی آمریکا به ۶۰ درصد تولید ناخالص داخلی‌اش رسیده بود؛ اقتصاد دانان آن کشور برای مقابله با رکود و وارونه‌سازی رشد غیر قابل دوام کسری حساب جاری خود ۴ گزینه یا امید داشتند:

۱: کشورهای متحد آمریکا و دولت‌هایی که با ایالات متحد معاملات تجاری داشتند خیلی سریع‌تر از نرخ رشد آمریکا رشد کنند و بدین سان میزان تقاضا برای کالاها و خدمات این کشور را افزایش دهند.

۲: سرمایه‌داران داخلی بتوانند کسری حساب جاری را از طریق مقاطعه‌کاری تقاضاهای داخلی جبران کنند.

۳: رشد انفجاری کسری حساب جاری به شیوه‌ی اصلاحاتی در قیمت‌های نسبی و به یک مفهوم کاهش ارزش دالر جبران شود.

۴: و سرانجام اعمال قدرت نظامی و سیاسی آمریکا – مانند دوران روزولت و جنگ جهانی دوم – می‌توانست بر اجزای تشکیل‌دهنده رشد کسری حساب جاری مؤثر واقع شود.

نکته قابل تأمل در مناسبات نظامی ایالات متحد این است که پیش از تصمیم دونالد ترامپ برای مذاکره با طالبان و خروج از افغانستان، از ۳۳ تیپ جنگی آمریکا، ۱۶ تیپ خسته و درهم شکسته از عراق بازگشته بودند. ۲ تیپ در افغانستان مستقر بودند. ۲ تیپ در کوریای جنوبی و یکی در کوزوو مستقر بودند. از ۱۲ تیپ باقی‌مانده و تازه نفس در آمریکا ۳ تیپ مشغول مدرن‌سازی، ۳ تیپ در حال آماده‌باش دائمی و ۲ تیپ مشغول جای‌گزینی با نیروهای جنگی در افغانستان بودند.

دروغ دیگر باین این است که مدعی می‌شود او ناگزیر از ادامه سیاست دولت ترامپ مبنی بر توافق با طالبان و خروج ارتش از افغانستان بوده است. دولت ترامپ از برجام خارج شد اما تمام تلاش دولت باین بازگشت به این توافق‌نامه بوده است. بی آن که بخواهیم با سیاست‌های عمیقاً فریبکارانه و شونیستی ترامپ همراه شویم مسأله به سادگی این است که طالبان به دو بند اصلی توافق با دولت ترامپ یک پول سیاه نیز ارزش نگذاشت و کل آن را لگد کوبید. یک شرط اساسی آن توافق عدم همکاری طالبان با جنگجویان جهادی و گرایش‌های منتسب به القاعده و داعش و افغان‌العرب‌ها بود. گفته می‌شود در سپاه هفتاد هزار نفره طالبان که طی دو هفته تمام ولایت‌های افغانستان را تصرف کرده است بیش از ۱۵ هزار نفر جنگجوی غیر بومی جهادی حضور دارند. نکته دیگر توافق دولت پیشین آمریکا با طالبان همکاری این گروه با دولت مستقر به منظور رسیدن به یک دولت ائتلافی و مشترک بود. یک پرسش اساسی این است که آیا آمریکا و کلاً غرب از عدم مقاومت ارتش و پولیس افغانستان و سقوط کابل جا خورده است؟ آیا برای امریکائی‌ها که دست‌کم و به صورت علنی از سال ۲۰۱۸ در دوحه مشغول مذاکره با طالبان بودند فروپاشی دولت محبوب شان غیرمنتظره بوده است؟ پاسخ مثبت به این پرسش‌ها اگر ناشی از بلاهت نباشد یکسره متأثر از ساده‌لوحی است! می‌گویند چگونه ممکن است هفتاد هزار طالب مسلح به مسلسل‌های سبک با همراهی ده پانزده هزار جنگجوی جهادی از پس یک ارتش ۳۵۰ هزار نفره مجهز به پیشرفته‌ترین سلاح‌های امریکائی و آموزش دیده توسط افسران ناتو طی دو هفته برآمده باشد؟ برآستی چگونه ممکن است؟ اجازه دهید کمی – و فقط کمی کمتر از هفت سال – به عقب برگردیم و به یاد آوریم که چگونه ممکن است هزار جنگجوی داعش از پس صد هزار سرباز و افسر تعلیم دیده ارتش عراق برآمده باشند و بدون

شلیک یک گلوله دومین شهر آن کشور را (موصل) در زمان صدارت جناب نوری مالکی و حضور تا بن دندان مسلح تفنگداران بارزانی اشغال کرده باشند؟

جنرال بسم الله محمدی (سرپرست وزارت دفاع) همزمان با سقوط کابل می‌گوید: «دست ما را از پشت بستند و وطن را فروختند. لعنت به غنی و دار و دسته‌اش.» جنرال فرافکنی می‌کند. او به ما نمی‌گوید که خاستگاه انفعال و تسلیم طلبی ارتش و پولیس ۳۵۰ هزار نفره افغانستان کجاست و غنی از کی و چگونه دست فرماندهان را بست؟ مارشال دوستم و عطا محمد نور سه روز پیش از فروپاشی تمام ارکان دولتی به شهر مزار شریف می‌روند تا جنگ علیه طالبان را سازمان دهند. دوستم رسانه‌ها را به ماجراهای بیست سال پیش و شکست طالبان در شمال و محاصره قندوز پس از حمله یازده سپتمبر ارجاع می‌دهد. از نظر دوستم «این بار نیز شمال به قتلگاه طالبان تبدیل خواهد شد.» دوستم که از برکت فساد نهادینه شده دولت از مقام جنرالی به تنها مارشال افغانستان ارتقاء یافته است اصلاً به روی مبارک نمی‌آورد که شکست طالبان در آن برهه ناشی از حملات هوایی ناتو بود و نه درایت و شهامت و جنگندگی نیروهای ائتلاف. در افزوده: برای پی بردن به جزئیات جنگ در شمال (۲۰۰۱) و عقب نشینی طالبان و جنگجویان جهادی از تخراب مزار شریف به سمت قندوز و محاصره و تسلیم این شهر و انتقال اسیران به قلعه جنگی و سپس به زندان شیرغان و جنایاتی که به دستور همین مارشال کنونی علیه اسیران طالبان صورت گرفت بنگرید به :

محمد فراگوزلو (۱۴۰۰) قلم را در دشت لیلی به خاک بسپار/ سرگذشت شگفت‌ناک نخستین عضو امریکائی القاعده، / ترجمه و تحقیق و تألیف/ تهران: ۱۴۰۰.

گفتم و تکرار می‌کنیم که ایالات متحد بیش از ۲.۲ تریلیون دالر در افغانستان سرمایه‌گذاری بی‌فایده کرده است. روزی ۳۰۰ میلیون دالر. ۸۰۰ میلیارد دالر از این پول‌ها صرف جنگ شده است و بالغ بر ۸۵ میلیارد دالر به آموزش ارتش و پولیس اختصاص یافته است. به نوشته فارین پالیسی «امریکا به تنهایی بعد از حملات یازده سپتمبر، ۸۳ میلیارد دالر برای بخش دفاعی افغانستان هزینه کرده.» ناتو می‌گوید: «فقط در سال جاری ۷۰ میلیون دالر تجهیزات پزشکی و زرهی در اختیار نیروهای دفاعی افغانستان قرار داده.» به نظر کارشناسان نظامی اشکال کار در آموزش افسران و سربازان نیست. دلایل شکست ارتش در برابر هجوم نیم‌بند طالبان ناشی از دولت اشرف غنی است. وزارت-خانه‌های دفاع و کشور فاسد هستند. برای مثال پولیس افغانستان به عنوان واحد اصلی در خط مقدم جبهه ماه‌هاست که از سوی وزارت دفاع حقوق نگرفته است. در حالی‌که به منظور حذف واسطه‌ها و دلال‌ها سیستم پرداخت الکترونیکی دائر شده سربازان غذا و آب و مهمات کافی ندارند. اسلحه و مهمات دولتی در بازار سیاه به فروش می‌رسد. بسیاری از سربازان که دور از خانه‌های شان مستقر هستند مواضع نظامی خود را رها کرده و به خانه برگشته‌اند. میزان فرسودگی نیروهای امنیتی (ترک محل کار) ۵۰۰ نفر در ماه است. مبالغ هنگفتی که باید صرف خدمات بهداشتی و درمانی و آموزشی و امنیت شود از طریق پولشویی دود و دو دره شده است! به نظر سرهنگ کریستوفر کلندا (مشاور سه جنرال حاکم در افغانستان): «فساد از همان شروع جنگ بیداد می‌کرد. دولت کرزی متشکل از تیمی با سازماندهی درونی بود که به یک کلیتوکراسی (دزدسالاری) مبدل شد. تداوم این مسأله در دولت غنی ستراتیژی دفاع دولتی بعد از خروج امریکا را از میان برد. فساد کوچک مانند سرطان پوست است و با دستورات خاص می‌توان از گسترش آن پیشگیری کرد. فساد در وزارتخانه‌ها و سطوح بالاتر مانند سرطان روده بزرگ است. اگر به هنگام جنبید احتمالاً قابل جلوگیری است. اما دزدسالاری شبیه سرطان مغز است.»

اکنون مقام‌های دولت (پیشین) غنی ترانزیت مواد مخدر را به دست دارند. کشت تریاک ده‌ها برابر بیش از دوران حاکمیت طالبان است و همه ساله میلیاردها دالر سود به جیب "دیپلومات‌ها" می‌ریزد. رهبران دولت‌های غربی نیز به

شدت از این سفره "غنی" – غنی به دو مفهوم: رئیس جمهوری فاسد و گریخته و ثروت – برخوردارند. بخش معتابایی از سربازان ناتو با مرض اعتیاد به کشور خود باز می گردند. گفته می شود یک سوم از نیروهای پولیس و ارتش افغانستان معتاد هستند و... علاوه بر اینها نکته دیگر فقدان پایگاه اجتماعی دولت غنی است. او دو دور پی در پی در "انتخاباتی" عجیب بر رقیب – و متحد خود عبدالله عبدالله- "پیروز" شد. هر چند عبدالله نیز از سیاستمداران دوران مجاهدین و فردی همراز غنی است و پیروزی او در انتخابات تفاوت چندانی ایجاد نمی کرد با اینهمه آنچه در این رقابت ها رخ داد برآستی معرکه بود. جمعیت افغانستان در حدود ۲۵ میلیون نفر است و تخمین زده می شود بین ۱۳ تا ۱۳.۵ میلیون افغان واجد حق رأی هستند! به گفته "کمیسیون مستقل انتخابات" نام و مشخصات ۹ میلیون و ۶۰۰ هزار رأی دهنده احتمالی در آخرین انتخابات (۲۰۱۸) ثبت شده بود. اما بیش از سه چهارم مردم به صندوق های رأی پشت کردند و مشارکت به کمتر از ۲۰ درصد رسید. در این میان آرای غنی چیزی نزدیک به یک میلیون بود. تازه اگر تقلبی در کار نبوده باشد. واضح است که دولت بایدن از تمام این جزئیات و نکات پیچیده دیگر بخوبی مطلع بوده و بوضوح بر شکنندگی قریب الوقوع دولت غنی اشراف داشته است. دولتی عمیقاً فاسد و در عین حال پوشالی که تداومش به اعتبار ناتو ممکن بود و بدون حضور و دخالت امریکا مثل کرباس پوسیده پاره می شد. در نتیجه تمام تبلیغات هیستریک رسانه ها که از "شوکه" شدن غرب در مواجهه با سقوط دولت و پیروزی طالبان افسانه می بافند یاوه هایی بیش نیستند. مسأله این نیست که طالبان در کنار زدن دولت غنی از اقتدار نظامی و یا پایگاه اجتماعی و تودمئی بهره مند بوده است. کافی است به سلاح ها و تجهیزات نظامی طالبان در آستانه تسخیر نخستین ولایات شمالی بنگرید. با این تجهیزات نمی توان یک روستا را نیز از جنگ دولتی متعارف و نسبتاً مقتدر بیرون کشید. از سوی دیگر به جز لایه های نازک مرزی – در مرز پاکستان- و مناطق عقب مانده قبیله نشین به ویژه در جنوب و پشتونستان، طالبان از پایگاه تودمئی قابل ملاحظه ای در شهرهای بزرگ برخوردار نیست. اساساً چرا مردمی که دوران ترمکی تا نجیب الله را تجربه کرده اند و دست کم طی دو دهه گذشته با مظاهر تمدن غربی آشنا شده اند، باید به نیروی سیاه و تبهکاری تکیه کنند که قرار است آنان را به اعماق تاریک تاریخ پس براند؟

باری... ناتو (امپریالیسم) و دولت غنی (ارتجاع) دو ضلع از سه ضلع دشمنان شناخته شده مردم زحمتکش افغانستان به شمار می رفتند. اکنون و با هزیمت ناتو و امریکا و فروپاشی دولت مستقر این دو ضلع عملاً فرو ریخته است. ضلع سوم طالبان است. هر چند که این دار و دسته تروریست و شرور نسبت به سال ۱۹۹۵ کمی "واقع بین" تر و البته پراگماتیست تر شده است اما ماهیت عمیقاً ضد زن و ضد ترقیخواهی خود را بی کم و کاست حفظ کرده است. طالبان گروهی دست ساز است که خلاف یاوه های آن "نماینده" مجلس شورای اسلامی ج الف- هیچ "جنبش اصیلی" را نمایندگی نمی کند. ظاهر شدن سخنگوی شان (ذبیح الله مجاهد) جلوی دوربین های تلویزیون و مجهز شدن طالب ها به تلفن های دستی موبایل هیچ چیز را نشان نمی دهد جز استفاده از تکنولوژی برای پیشبرد اهداف سیاسی. کمالین که داعش نیز عیناً از همین وسائل استفاده می کرد. مضاف به این که تعهد طالبان به رعایت قوانین بین الملل و عدم حمله به سفارتخانه های غرب و البته ایران و چین و غیره بخشی از توافق دولت های فوق برای چشم فرو بستن بر توحش طالبان است.

ادامه دارد....

بعد از تحریر!

من دو کتاب درباره افغانستان نوشته ام. نخستین کتاب من تحت عنوان "ظهور و سقوط بنیادگرایی" متعاقب حملات یازده سپتمبر و فروپاشی طالبان منتشر شد. کتاب دیگرم (قلبم را در دشت لیلی به خاک بسپار) سال جاری چاپ و منتشر شد.

در کتاب جدید که ترجمه و تألیف است از مسیر شرح داستان گونه وقایع حیرت‌انگیز بیست سال گذشته – که یک طرف اصلی آن ناتو و ارتش امریکا و دولت کرزی بوده و طرف دیگر ارتش و پولیس امنیتی پاکستان - بسترهای عینی تجدید سازماندهی و عروج مجدد طالبان را به دقت بررسی‌دهام. کتاب شامل داستان‌های کوتاه و بلندی از زندگی ملاعمر و سایر فرماندهان ارشد طالبان و نحوه ارتباط ایشان با آی اس آی پاکستان تا عملیات هوایی و زمینی ناتو و مناسبات قبیله‌ئی و عشیرتی در نوارهای مرزی است. امید که با تکمیل و انتشار این کتاب زوایای بیشتری از نحوه عروج مجدد سپاهیان سیاهی روشن شود.

۲۹ مرداد [اسد] ۱۴۰۰

یادداشت:

هرچند ما با برداشت‌ها و تحلیل‌های همکار عزیز ما آقای دکتر "قراگوزلو"، به ارتباط ماهیت سوسیال کمپرادوری دولت دست‌نشانده شوروی، این که گویا شوروی‌ها بر مبنای "دعوت دولت وقت افغانستان" بر کشور ما هجوم آورده باشند و یا اعطای آزادی نسوان از جانب نوکران روس به زنان افغانستان، موافق نیستیم و باند‌ها "خلق و پرچم" را مستقیماً در وقایعی که تا امروز از مردم ما قربانی می‌گیرد به خصوص کشتار بیرحمانه عناصر انقلابی که در نهایت به خالی ساختن عرصه به نفع ارتجاع‌ها مذهب‌ی انجامید، مسؤول و سهیم می‌دانیم، با آنهم نوشته "استاد" را منهای نکاتی که تذکر دادیم بس سودمند و تحقیقی یافته، بدین وسیله سپاس مان را خدمت ایشان به خاطر کار ارزشمندی که رویدست دارند، ابراز می‌داریم.

اداره پورتال "افغانستان آزاد-آزاد افغانستان"